



این
قطره
قطره
اشک ما
یک روز
دریا
می شود!
(ص ۴۸)

مردم به این نتیجه رسیده اند:

ولایت فقیه همان سلطنت پهلوی است

(ص 21)

اطلاعیه راه توده

پیش بسوی

تحصن و اعتصاب

(ص 3)

چپ عراق اگر متحد نشود صحنه را باخته

(ص 31)

طراحان

کودتای سپاهی

(ص ۱۶)

جمهوریخواهی
در مهاجرت

(ص 35)

حاکمیت بر ایران

به شیوه گذشته ناممکن است!

حاصل شش سال مقاومت آلوده به توطئه و جنایت علیه رفرم و اصلاحاتی که مردم برای تحقق آن در انتخابات ۱۳۷۶ شرکت کرده و محمد خاتمی را با همین انگیزه به ریاست جمهوری برگزیدند، اکنون می رود تا به حوادثی بزرگ در میهن ما بیانجامد. جامعه ایران، امروز یکپارچه خشم و نارضائی است. مردم از غارت، زورگوئی، فساد حکومتی، فحشای عریان و آلوده به فقر، خطر دخالت نظامی خارجی، نا امنی، حادثه آفرینی های بی وقفه گروه های وابسته به سپاه و بسیج و بیت رهبری و قوه قضائیه، دورویی روحانیون حکومتی، فقر و بیکاری، گرانی و بی سرپناهی چنان به جان آمده اند که هر جرعه ای می تواند به حریق بزرگ تبدیل شود.

همین پیش زمینه های اجتماعی بود، که حمله سازمان یافته میلیشیای حزب الله (به زعامت آیت الله جنتی) به خوابگاه های دانشجویان در تهران و سپس شهرهای دانشگاهی دیگر کشور، را بسرعت از چارچوب تظاهرات اعتراضی دانشجویان خارج ساخته و سمت گیری اعتراض عمومی علیه اقلیت مافیائی حکومت را به خود گرفته است. اقلیتی که اقتصاد و قدرت آلوده به جنایت را در جمهوری اسلامی در اختیار گرفته است. حتی در کوچکترین و دور افتاده ترین شهرهای کشور مردم منتظر اولین فرصت و موقعیت برای تظاهرات علیه رهبران رسوا شده مافیای حکومتی و سلطه بخشی از روحانیت شیعه (که بخش عمده ای از آن نیمه عراقی، نیمه ایرانی است) بر کشورند. آنها که خام اندیشانه و با الگو قرار دادن بی تفاوتی مردم نسبت به انتخابات شوراهای شهر و روستا تصور کرده بودند می توانند فاجعه حمله شبانه به خوابگاه دانشجویان در سال ۱۳۷۸ را تکرار کنند و یا تخریب و تظاهرات حکومتی ۲۳ و ۲۴ تیرماه همان سال را تکرار و به قول خود "کار را یکسره کنند" چنان خود در تله گرفتار آمدند که حتی اگر اینبار هم موفق به فرار شوند، در آینده نزدیک و بر سر پیچ دیگری از حوادث بار دیگر گرفتار خواهند آمد. (بقیه را در ص ۲ بخوانید)

دکتر حمیدی:

دکتر فولادی: (ص ۱۱)

حاکمیت دوام
نمی آورد
مهر قدرت
بر پیشانی انقلاب ۵۷

(ص 15)

حاکمیت بر ایران بقیه از ص اول

آنها که وعده سال ۶۰ را می دهند و یا با حسرت از قتل عام زندانیان در سال ۱۳۶۷ یاد می کنند و افسوس فرصت از دست رفته را برای کشتار و اعدام بیشتر می خورند، در واقع از موضع ضعف و از درون این تله اجتماعی دندان نشان می دهند. (مراجعه کنید به سخنرانی های هاشمی رفسنجانی، عسگر اولادی و حجت الاسلام رئیسی رئیس بازرسی کل کشور و حاکم شرع قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، در روزهای پایانی تظاهرات، اعتراضات و اغتشاشات خود ساخته هفته پایانی خرداد ماه و هفته آغازین تیرماه)

تحصن های ادامه دار در دانشگاه ها که در پیوند با تظاهرات اعتراضی دانشجویان و تظاهرات موضعی مردم در محلات تهران و شهرهای مختلف کشور همچنان ادامه دارد و گزارش هایی که پیرامون تدارک اعتصابات کارگری (بوژه در بخش کارمندی شرکت نفت) می رسد، یکبار دیگر بر این حکم قطعی مهر تائید می زند که "حاکمیت به شیوه گذشته به مرزهای ناممکن خود بسیار نزدیک شده است"

وقتی کسانی در حاکمیت جمهوری اسلامی، هنوز رویای خونین دهه ۶۰ را در سر داشته و در پی تکرار آن هستند و شرایط امروز ایران و جهان را با شرایط دهه ۶۰ یکسان تصور می کنند، خود نشان میدهد، به همان اندازه که مردم دیگر نمی خواهند به شیوه گذشته حکومت شوند، حاکمیت نیز راه و روش دیگری را یاد ندارد و به همین دلیل ما به مرز انفجار اجتماعی و تغییر قطعی ترکیب حاکمیت نزدیک می شویم. "مردم نمی خواهند و حاکمیت نمی تواند". اینست آن تضاد عمده ای که سرانجام باید در ایران حل شود و هر شکل از اشکال حکومتی لاجرم باید به این خواست پاسخ داده و این تضاد را حل کند!

مردم نه تنها در انتخابات ریاست جمهوری ۷۶، بلکه در انتخابات مجلس ششم و در انتخابات دور دوم ریاست جمهوری خواست این تغییر را به زبان ارقامی که از صندوق های رای بیرون آمد تکرار کردند.

جبهه مستبد و غارتگر ضد اصلاحات نخواست و در واقع نتوانست این بانگ را بشنود و بر همان شیوه های گذشته پای فشرد. حاصل این نشنیدن و پافشاری نتیجه ای بود که در انتخابات شوراها در بزرگ ترین شهرهای ایران بدست آمد. اینکه ما موافق شرکت وسیع مردم در انتخابات بودیم و اینکه این تحریم عملاً سنگری مانند شورای شهر تهران را در اختیار حزب الله و یک باند از فرماندهان توطئه گر و کودتاچی سپاه پاسداران قرار داد، در ماهیت ارزیابی از نارضائی و خشم مردم و تغییر روش ها و شیوه های مقاومت عمومی نمی دهد و این همان نکته ایست که آن را نه در اغتشاش آفرینی و تخریب و آتش افروزی حراست سپاه پاسداران (تحت عنوان لباس شخصی ها) در جریان اعتراضات دانشجویی و تظاهرات موضعی مردم پایان خرداد و آغاز تیرماه، بلکه در آمادگی مردم برای تظاهرات، تحصن ها و اعتصابات باید دید.

بدین ترتیب، نشانه های آشکاری در برابر ما قرار گرفت که نشان میدهد جنبش عمومی مردم ایران برای تحول در حاکمیت و تغییر ترکیب طبقاتی آن وارد مراحل نوینی شده

است. مرحله نوینی که جنبش پای در آن گذاشته، ابزار نوینی را نیز جستجو می کند. جبهه ضد اصلاحات و حاکمیتی که مردم خواهان به زیر آمدن آن از اریکه قدرت حکومتی هستند، بسیار می کوشد با ایجاد اغتشاش و راه انداختن موج ترور و انفجار فرصت دیگری برای بقای خویش بخرد، که این فرصت جز نظامی کردن هرچه بیشتر حاکمیت و جاری ساختن حمام خون در کشور نیست. شرایطی که می تواند به جنگ داخلی و تجزیه خاک ایران نیز منجر شود. آخرین اظهارات دبیرکل مؤتلفه اسلامی و برخی فرماندهان سپاه پاسداران که نعل وارونه زده و می گویند مردم و سازمان های سیاسی و حتی دانشجویی قصد ایجاد انفجار و ترور را در جامعه دارند، نشانه بارز این توطئه جدید است. یعنی همان بازی خونینی که در ابتدای دهه ۶۰ براه انداختند و بنام مجاهدین خلق، با نفوذ در مجاهدین خلق و یا بدست آنها و با شرایطی که برایشان فراهم ساختند سرشناس ترین و موثرترین روحانیون و کادرهای نظامی و غیر نظامی انقلابی را کشتند تا زمینه را برای قبضه قدرت توسط خود فراهم سازند.

این درحالی است، که نه تنها رویدادهای مربوط به تظاهرات دانشجویی و اغتشاش آفرینی های وابستگان سپاه پاسداران (لباس شخصی ها) که مردم تلاش داشتند از آنها فاصله بگیرند، نه تنها در اخباری که اکنون پیرامون نقش بسیج دانشجویی در همسویی با لباس شخصی ها، اما در صفوف دانشجویان فاش می شود، بلکه در تحرک های اعتصابی و تحصن گزینی مجلسیان، دانشجویان، کارگران و باحتمال بسیار در صفوف کارمندان، معلمین، پرستاران و... نشان می دهد مردم ابزار دیگری غیر از حادثه جوئی های خیابانی را بتدریج جایگزین انتخابات و حضور در پای صندوق های رای می کنند و حتی در پی فرصت برای تظاهرات مسالمت آمیز نیز هستند. در این میان و در مسیر نوینی که جنبش طی می کند، باید کوشید امیدواری به قدرت های خارجی برای ایجاد تغییرات مثبت در ایران را به امید برای ایجاد تحول در داخل کشور و توسط خود مردم تبدیل کرد و از انتظار کاست و به تحرک افزود. امروز بزرگترین خطر و زمینه ساز ترین بهانه برای دخالت قدرت های خارجی در امور داخلی ایران حاکمیتی است که منفور ملت است، مردم باید این سد را در جهت ایجاد تحولات مثبت و مترقی از سر راه خود بردارند. این امر، برخلاف عراق زیر سلطه صدام حسین و نا آگاه از سرانجام وعده های روحانیون نجف عملی است.

۱- از ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی، ریاست زندان قصر (حاج عراقی) و اوین (لاجوردی) و حتی ریاست سازمان زندان های کشور پیوسته در اختیار رهبری جمعیت مؤتلفه اسلامی بوده است.

- آناهید و فرید گرامی- کمک مالی ارزنده و بموقع شما در آخرین مراحل انتشار این شماره نشریه دریافت و گره گشای بخشی از مشکلات مالی آن شد. سپاسگذاریم.

- همچنین از خواننده گرامی که به یاد زنده یاد احسان طبری طی دو نوبت جمعاً ۱۵۰ اورو کمک مالی به نشریه کرده بود نیز سپاسگذاریم.

اطلاعیه شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده
بیت رهبری و قوه قضائیه به ستاد کودتا و خیانت به استقلال کشور
تبدیل شده و سرنوشت اصلاحات ۷۶ و انقلاب ۵۷ به لحظات تعیین
کننده رسیده است. هر نوع تطل و وقت کشی، عملاً به معنای فراهم
ساختن فرصت برای کودتاچیان است!

مردم را به تحسن و اعتصاب فرا بخوانید!

کارگران، روستائیان، معلمان، دانشگاهیان، روشنفکران، جوانان و دیگر اقشار اجتماعی را باید به مقاومت، تحسن و اعتصاب در هر محل و موقعیتی که هستند فراخواند. هر نوع درنگ و تردید، عملاً به معنای همان اشتباه تاریخی فرصت دادن به سپهبد زاهدی و دربار شاهنشاهی برای انجام کودتای ۲۸ مرداد است.

دانشگاه ها، در تهران بدست بگیرند و سپس آن را به شهرهای ایران گسترش دهند. به همین دلیل ۳ هزار نیروی سازمان یافته، تعلیم دیده و گوش به فرمان، برای سرکوب دانشجویان، یورش به مجلس و سپس سقوط دولت و تشکیل دولتی مرکب از کارگزاران کودتاچیان را (نظیر آنچه در شورای شهر تهران و انتخاب شهردار تهران انجام شد) به میدان فرستادند. در تدارک این طرح، قاضی مرتضوی را بجای اسدالله لاجوردی دادستان تهران کردند، سایت های سیاسی را در شبکه اینترنت فیلترگذاری کردند و قوی ترین دستگاه های ایجاد پارازیت و امواج رادیو- تلویزیونی را روی ساختمان های مقر واحدهای ویژه ارتش و سپاه مستقر ساختند تا ابتدا و بتدریج ارتباط مردم با خارج از کشور را مختل کنند.

اکنون برای مهم ترین مسئله ای که در دستور روز جنبش قرار دارد، یعنی نحوه مقابله با این توطئه که علیرغم عقب نشینی موقت و احتمالی کودتاچیان همچنان در دست اجرا قرار دارد، باید پاسخ عملی و ثنوریک یافت. هر نوع حمایت از جنبش مردم در داخل کشور، از سوی نیروهای ملی و مترقی در خارج از کشور نیز در صورتی که بخواهد تاثیر گذار باشد، چاره ای ندارد جز همسو شدن با این واقعیات در داخل کشور. آنچه ما می توانیم به طرفداران اصلاحات در داخل و حاشیه حکومت توصیه و پیشنهاد کنیم، تجدید نظر اساسی در ارزیابی هائی است که این طیف، از نیروی محرکه اصلاحات و شناخت از انقلاب داشته و تاکنون بدان متکی بوده اند. حوادث و رویدادهای روزهای اخیر نشان میدهد که بخش انتصابی قدرت در استیصال و ناامیدی که در آن فرو

تعرض قوه قضائیه و نهادهای انتصابی به نمایندگان منتخب مردم و دانشجویان و جوانان را باید با آمادگی برای اعتصاب سراسری پاسخ داد.

قرائن و شواهد بسیاری نشان می دهد که ۱۰ روز اغتشاش و حادثه سازی های خونین و جنایتکارانه توسط ستاد مشترک " قضائی - نظامی" در سراسر ایران، طرحی از قبل تدوین شده برای فراهم ساختن زمینه نظامی کردن اوضاع کشور و تشکیل يك دولت " نظامی- سپاهی- قضائی" بوده است.

رهبران قوه قضائیه که همگی به نوعی با نجف و مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق در ارتباط می باشند، با امید به قبضه کردن قدرت در تهران و سپس آغاز مذاکرات مستقیم با امریکا و دادن هر نوع امتیازی برای تشکیل دولت در عراق، خود را آماده کودتائی خونین کرده اند. آنان بر این تصورند که با تشکیل دولتی مطیع خواسته های امریکا در تهران، عملاً راه را برای تشکیل حکومتی مشابه و مانند خود گوش به فرمان امریکا، توسط مجلس اعلاى انقلاب اسلامی در عراق فراهم می سازند. این اساس و ریشه تمام رویدادهای ۱۰ روز گذشته ایران است.

آنچه که باعث وحشت و عقب نشینی موقت کودتاچیان متمرکز در قوه قضائیه و بیت رهبری شد، صرفاً عدم پیش بینی گسترش اعتراضات مردمی در محلات تهران و سرایت این اعتراضات به تمام شهرهای ایران بود. آنان با مبنی قرار دادن انتخابات شوراها- بویژه در تهران که نزدیک به ۸۰ درصد مردم آن را تحریم کردند- و با این تصور که مردم منفعل و بی تفاوت شده اند، قصد داشتند قدرت را به بهانه سرکوب اعتراض محدود و بی سرو صدای عده ای دانشجو به خصوصی سازی

تحلیل درکی دیگر از مسالمت را داشتند. در آن زمان اعتصاب کارگری را مترادف نه خشونت که جنایت میدانستند. امروز پس از دو قرن مبارزه، اعتصاب اقتصادی و سیاسی، تحصن، تظاهرات و غیره همگی جزئی از اشکال مسالمت آمیز مبارزه شناخته میشوند و هم اکنون در کشورهای صنعتی غرب هر روز ما شاهد برپایی اینگونه تجمع ها و اعتصابها هستیم و هیچکس هم آنها را شیوه‌ای غیرمسالمت‌آمیز یا جنایت و تبهکاری نمی‌داند. بنابراین درجا زدن در انتخابات، آن هم به اتکا بخش معینی از افشار متوسط اجتماعی و آن را تنها شیوه مسالمت‌آمیز و مدنی معرفی کردن، خطر بن بست را همواره در خود دارد.

آنچه تا به امروز انجام شده، البته کاری بسیار بزرگ بوده است. طبقه متوسط و نمایندگان آن هرچند به تنهایی در این جنبش حضور نداشته‌اند اما در آن نقشی مهم و ارزنده داشته‌اند که نمی‌توان و نباید آن را نادیده گرفت و حق شناس نبود. اما واقعیت آن است که تمام فشار جنبش اصلاحات بر روی دوش زحمتکشان جامعه انبار شده است و اگر هوشیاری و آگاهی و ایثار و گذشت آنان نبود، این جنبش نه شش سال که شش ماه هم نمی‌توانست ادامه یابد.

امروز دیگر قابل انکار نیست که مبارزه طبقه متوسط به تنهایی و بدون پشتیبانی زحمتکشان جامعه قادر به شکستن بن بست و پیشبرد امر اصلاحات نیست. از اینرو ایجاد یک اتحاد و ائتلاف وسیع تر ضروریست. این ائتلاف قبل از آنکه در بالا و میان احزاب باشد باید در پایین و در عرصه ایدئولوژیک و اقتصادی و اجتماعی زمینه‌های آن فراهم شود.

باید طبقه متوسط را از این توهم که می‌تواند با اتکا به خود و بدون ائتلاف و جلب همکاری زحمتکشان جامعه تحولی ایجاد کند بیرون آورد و شرایطی را فراهم کرد که توده مردم و کارکنان بدی و فکری بتوانند در سرنوشت خود و آینده اصلاحات با امید و با قدرت مداخله کنند. اصلاحات اگر این نیرو را پشت سر داشته باشد هیچ شانتاژ و فشاری چه از جانب قوه قضاییه، چه نیروهای نظامی و چه حتی نظامیان آمریکایی نمی‌تواند آن را نابود کند.

تعرض نهادهای انتصابی و ضد مردمی را به جوانان، دانشجویان و نمایندگان مجلس و منتخبان مردم باید با تحصن‌ها و اعتصاب‌های سیاسی کارگران و زحمتکشان و کارمندان دولت و کارکنان بخش خصوصی پاسخ داد.

پیش به سوی گشودن جبهه‌های وسیع تر در برابر جبهه ضد اصلاحات، خانین به انقلاب ۵۷ در حاکمیت انتصابی. پیش بسوی بسیج ملی کارگران، معلمان، روستائیان، کشاورزان، روشنفکران و در یک کلام "توده مردم" برای مقاومت در برابر جنایت و خیانتی که می‌خواهد سرنوشت ایران را همانند سرنوشت یوگسلاوی سابق کند!

شورای سردبیری و سیاست‌گذاری راه توده- هفتم تیرماه ۱۳۸۲

رفته، بعنوان آخرین راه حل، خود را آماده تعرض به نمایندگان منتخب مردم در مجلس و سرکوب دانشجویان و مجازات جوانان زندانی می‌کند. این تعرض در عین حال جزئی از برنامه تکرار گشت و کشتار سال ۶۰ و به راه انداختن جنگ داخلی و حمام خون و کودتای نظامی و فروپاشاندن کشور نیز هست. به همین دلیل است که امروز دفاع از نمایندگان مجلس و دانشجویان و زندانیان دستگاه قضایی نه فقط وظیفه ای مدنی در حمایت از آنان بلکه مبارزه ای میهنی برای نجات کشور و آینده آن نیز هست.

آنچه در روزهای اخیر گذشت، همچنین نشان داد که یک درک معین از اصلاحات، نیروهای محرکه و راههای رسیدن به آن، در واقع بتدریج به بن بست و پایان راه خود نزدیک می‌شود. این درک، اصلاحات را در برابر انقلاب قرار می‌داد و انقلاب را نه تحول بنیادین و جابجایی قدرت و حکومت طبقاتی بلکه خون و خونریزی معرفی می‌کرد. بر این اساس ادعا می‌شد که برخلاف انقلاب که نیروی محرکه آن توده‌های زحمتکش و پایین جامعه هستند و به همین دلیل گرایش به خشونت دارند، نیروی محرکه اصلاحات طبقه متوسط است که گرایش به روشهای مسالمت آمیز دارد. این مسالمت نیز در انتخابات آزاد تعریف می‌شد. در نتیجه همه اینها، استراتژی اصلاحات در کسب اکثریت انتخاباتی از طریق جلب طبقه متوسط و بی طرف کردن یا همراه کردن دیگر طبقات اجتماعی با آنان خلاصه شده بود. همه این مفاهیم اکنون در مواجهه با واقعیت بتدریج به بن بست کامل می‌رسد.

در این شش سالی که از جنبش اصلاحات می‌گذرد، قبل از هرچیز آشکار شد که خشونت ربطی به انقلاب یا اصلاح و به زحمتکشان یا طبقه متوسط ندارد. خشونت ابزار طبقه حاکم برای حفظ موقعیت، قدرت، ثروت و امتیازات خود است. حال این قدرت و ثروت بنام اصلاحات مورد تهدید قرار گرفته باشد یا بنام انقلاب. انداختن گناه خشونت به گردن مردم و توده زحمتکش اگر فریب نباشد، یک خودفریبی بزرگ است که نتایج تلخ به همراه خواهد داشت. در نادرستی این ادعا کافیت توجه کنیم که اتفاقاً همه کسانی که امروز یک طرف طیف خشونت هستند چه بنام چماقدار، چه بنام انصار، چه لباس شخصی‌های قوه قضاییه، چه بسیج و فدائی رهبر، همگی خاستگاه طبقاتی شان در طبقه متوسط و خرده بورژوازی است و سرمایه داری وابسته تجاری هم از پشت اینان را سازماندهی می‌کند. برعکس یک کارگر یا آموزگار یا از دیگر مردم زحمتکش در میان این سازمان‌های سرکوبگر و خشونت طلب یافت نمی‌شود و نمیتواند یافت شود.

این نکته نیز یک بار دیگر آشکار شد که تحول اجتماعی در اشکال مختلف مسالمت آمیز و غیرمسالمت آمیز پیش میرود، که از قبل نه می‌توان آن را تعیین کرد، نه پیش بینی کرد و نه تحلیل کرد. این هم ربطی به اصلاح و انقلاب ندارد. چه بسیار اصلاح‌هایی که پایانی خونین یافته است و انقلاب‌هایی که مسالمت آمیز پیش رفته است. مسالمت هم با انتخابات یکی نیست. مساوی دانستن مسالمت با انتخابات مربوط به مراحل اولیه حکومت های سرمایه داری است که نه بورژوازی تازه به قدرت و مکننت رسیده مایل بود توده مردم مستقیماً در امور خود مداخله کنند و تاثیر گذارند و نه توده مردم توان مبارزه مستقل و

بررسی استراتژی ایالات متحده در خلیج فارس و خاورمیانه، پس از جنگ عراق

ادامه ترکیب کنونی حاکمیت ج.ا

بزرگترین تهدید برای تمامیت ارضی کشور است

۱- اقبال مردم به جمهوریت و سیستم پارلمانی چنان پر قدرت است که حتی طرفداران نظام سلطنتی و رضا پهلوی نیز فرمولی برای پذیرش سلطنت توسط مردم پیدا کرده اند بنام "جمهورشاهی"! که روی دیگر سکه "جمهورولایتی" در جمهوری اسلامی است.

۲- یک انتخابات و یا رفراندوم تحت نظارت بین المللی در ایران یکی از احتمالات قوی حوادث آینده ایران است، که هر اندازه حکومت خشن تر و مصمم تر به ادامه قدرت خود با زور و سرکوب می شود، زمینه داخلی و جهانی آن را بیشتر فراهم می کند.

آنچه را در زیر می خوانید حاصل یک گفتگوی چند ساعته طی دو نوبت با هم اندیشانی در ایران است، که با استفاده از امکانات اینترنتی انجام شد. پیش از آنکه نام و هویت شرکت کنندگان در این گفتگو مطرح باشد، نوع نگاه و مسائلی که مطرح شد مورد نظر است. همانگونه که از متن گفتگو بر می آید، زمان آن به دوران پس از سقوط صدام حسین در عراق و یک نوبت نیز به دوران پس از بازگشت آیت الله حکیم به عراق و تب و تاب های اخبار مربوط به مذاکرات مجاهدین خلق با امریکایی ها مربوط است. بی شک مسائل مطرح شده در این گفتگو بیشتر جنبه رایزنی و تبادل نظر داشته و نه ارائه یک پلاتفرم تدوین شده و به همین دلیل خوانندگان خود نیز به نوعی خویش را در متن گفتگو احساس می کنند، زیرا که ای بسا سئوالات و ابهامات آنان نیز از زبان شرکت کنندگان در این گفتگو مطرح شده است

جهان تک قطبی و آغاز رقابتها

- پس از فروپاشی شوروی نقاط تحت نفوذ آن با خلاء قدرت روبرو شدند و با پایان جنگ سرد، متحدان سابق به نوعی رقیب جدید تبدیل شدند.

آمریکا تلاش می کند تا زمانیکه رقبای جدید به آن حد از توان نرسیده اند که یکبار دیگر در کنار هم قرار گرفته و توانایی به چالش کشاندن او را پیدا کنند، حداکثر نفوذ را برای خود فراهم آورد. در این تلاش مناطق ژئوپلیتیک را به سود خود سازماندهی مجدد می کند. مناطقی که از افریقا تا آسیای مرکزی امتداد دارد.

آمریکا، در همین راستا حتی تلاش می کند فرانسه را از حوزه افریقا خارج کند و خود جانشین آن شود.

دکترین جدید ایالات متحده هم اکنون از سوی **نئو کنسرواتیوها** تئوریزه می شود.

- در تائید نظر شما معتقدم در شرایط فعلی و با در نظر گرفتن توازن قوا، در کشورهای اروپایی (اتحادیه اروپا) عملاً دولت های حاکم نقش متحد درجه دو را پذیرفته اند. این درحالی است که افکار عمومی داخلی در این کشورها تا حدودی امریکایی ها را به چالش کشانده اند. ما در آینده شاید شاهد کشیده شدن این چالش به داخل همین کشورها بشویم. یعنی مردم در عین چالش با امریکا، در برابر دولت های خود

در اروپا هم بایستند و خواهان تغییر حکومت ها و برسرکار آمدن حکومت های دیگری شوند که منافع ملی و حقوق مردم را بیش از حکومت های کنونی در نظر داشته باشند و پایگاه مردمی تری داشته باشند.

- اگر موافق باشید، من دیدگاه خودم را درباره سیاست های جدید امریکا بیان کنم. مداخلات امریکا را بر اساس دکترین جدید می توان اینگونه فاز بندی کرد:

۱- حل کامل مسئله عراق

۲- حل مسئله اسرائیل و فلسطینی ها

۳- یکسره کردن کار ایران

۴- رفتن به سراغ کشمیر و کره شمالی

در پایان این دکترین سازماندهی نوین نهادهای بین المللی شروع خواهد شد که طبعاً متأثر از قدرت و سلطه امریکا بر جهان خواهد بود و نقش پوشش حقوقی عملیات امریکا را ایفاء خواهد کرد.

- بنده فکر می کنم سیستم یکجانبه گرایی در کوتاه مدت بالانس نخواهد داشت و در بلند مدت هم با توانمند شدن حوزه های جدید قدرت در سطح جهانی (اروپای متحد - روسیه - چین و جنوب شرق آسیا) با پیامدهایی روبرو می شود.

- بله. این سخن شما می تواند درست باشد، اما بحث ما پیرامون استراتژی امریکا است و نه نیروهای مقابله کننده با

را متوقف کردند ولی آنرا از خط خارج نکردند. این به دلیل همان نیازهایی است که به آنها اشاره شد.

جنگ عراق و سازماندهی مجدد منطقه

- دیدگاهی معتقد است آمریکائی ها از لحاظ اقتصادی کم آورده اند و جنگ عراق و تسلط بر منابع نفتی منطقه را در راستای جبران این عقب ماندگی راه انداختند. تز " نفت و سلطه" از همینجا مطرح می شود. دیدگاه دیگری آنرا به تعریف حوزه جدید ژئوپلیتیک برای آمریکائی ها مربوط می داند. حوزه آسیای غربی (شامل قفقاز و خاورمیانه). این تحلیل معتقد است آمریکائی ها تلاش می کنند بر این حوزه جدید که در آینده نزدیک در روابط بین المللی بسیار تاثیرگذار خواهد بود تسلط پیدا کنند.

- به نظر میرسد هر دوی این دیدگاهها ابزار را به جای هدف در نظر گرفته اند. مسئله اقتصاد - نفت - امنیت جملگی درست هستند اما اینها ابزاری بوده اند برای دستیابی به اهداف استراتژیکی که آمریکائیا برای آینده خود و جهان ترسیم نموده اند. صدام در مورد نفت حاضر به مصالحه بود و حتی در رابطه با اسرائیل حاضر بود آنرا به رسمیت بشناسد، اما آمریکائی ها تصمیم گرفته بودند ساختار سیاسی منطقه را کاملاً عوض کنند و تغییر ساختارهای اقتصادی به دنبال آن خواهد آمد. این همان نکته مهمی است که ما الان در باره ایران باید به آن توجه کنیم.

- آمریکائی ها نخستین بار حاضر شدند بعد از جنگ ویتنام به تلفات انسانی تن دهند. آنها با قطعنامه ۱۴۴۱ توانستند اراده خود را بر حقوق بین الملل و سازمان ملل به کرسی بنشانند. ولی زمانیکه متحدان اروپائی آنها همقدم نشدند با تمام مخالفت ها و عواقب این مسئله بدون آنها و حتی به قیمت صدمه دیدن روابطی ما بین حمله را آغاز کردند. علیرغم مخالفت های بین المللی و جو افکار عمومی و بویژه مخالفت متحدان آمریکا در میان کشورهای عرب منطقه آنها حاضر به تغییر نقشه و تعویق برنامه خود نشدند. صرف مسئله نفت برای شناخت استراتژی جدید آمریکا برای سلطه بر جهان و تثبیت رهبری جهانی خود کافی نیست. بدنبال ۱۱ سپتامبر آمریکائی ها نشان دادند که معتقدند آرایش نیروها در منطقه خاورمیانه دیگر برای این کشور قابل اتکا نیست. بویژه وقتی در کشورهای عربی جو داخلی به شدت ضد آمریکائی شد و حکومت های این کشورها نیز از بیم واکنش مردم تظاهر به فاصله گیری از آمریکا کردند. این مسئله بویژه در باره عربستان، مصر و اردن مشهود بود. از این پس آمریکا علناً نشان داد که دیگر به محور اسرائیل - عربی در سیاست منطقه ای خود قانع نیست.

- من فکر می کنم آمریکا علاوه بر اسرائیل نیازمند تکیه گاه مستحکم و قابل اتکا دیگری در منطقه می باشد. این کشور از نظر من تنها ایران است، که اتفاقاً در جمع کشورهای عرب هم قرار ندارد، گرچه حکومت آن می کوشد خود را به آنها پیوند بزند و اتفاقاً یکی از دلایل و انگیزه های آمریکا برای ایجاد تغییرات اساسی در نظام ایران می تواند همین باشد. تغییر حکومت و جدا سازی ایران از اعراب و پیوند دادن آن با ترکیه، پاکستان، افغانستان و اسرائیل. در این میان نباید

این استراتژی. من می خواهم تاکید کنم که از نظر آمریکا دستیابی به منافع استراتژیک نیازمند حضور قدرتمند نظامی در محل است. نمی توان چاه نفت را از دور کنترل و اداره کرد و یا امنیت یک ابراهه را با دیپلماسی تامین نمود. از همینجاست که تقویت و گسترش حضور نظامی ایالات متحده در اقصی نقاط جهان معنا پیدا می کند.

- در زمان جنگ دوم جهانی تاکتیک هیتلر در حمله به سایر کشورها " تهاجم برق آسا" و نفی نقش سیاسی ارگان های کنترل کننده بین المللی بود که در فاصله جنگ اول و دوم بوجود آمده بود. تهاجم برق آسای آمریکا به عراق را با این تاکتیک نظامی و اهداف سلطه جوئی وی می توان مطابقت داد.

- البته، بعضی از رویدادها نظیر تضعیف سازمان ملل یا اختلاف با کشورهای اروپائی مشابهت هایی دارد با همان اهداف و برنامه های آلمان در جنگ دوم جهانی.

سازمان ملل و ناتو

- بنده تصور می کنم آمریکا در پی انحلال سازمان های بین المللی نیست، بلکه می خواهد آنها را رهبری کند و این تفاوت می کند با برخورد هیتلر با این سازمان ها. به این ترتیب، برخلاف تصور ایجاد شده کماکان سازمان ملل و ناتو دو پایه مستحکم و تکیه گاه اصلی در رفتار سیاسی آمریکا در حوزه سیاست بین الملل باقی خواهند ماند.

- یک دیدگاه دیگر هم در اینجا مطرح است و آن اینکه تداوم مداخلات نظامی آمریکا در صحنه جهانی باعث نوعی بیداری ملی در کشورها و حتی خودکفائی آنها خواهد شد. شاید از این منظر نقش سازمان ملل مهم تر شود اما نه در همسوئی با آمریکا.

- اگر منظور از این بیداری ملی، دستیابی به نوع اتحاد بین المللی برای مقاومت باشد حرف شما درست است. مسلماً نقش سازمان ملل در دهه ۱۹۹۰ با نقش این سازمان در دهه اول هزاره سوم متفاوت خواهد بود. بیداری ملی در اروپا خیلی موثر می تواند بشود.

- کشورهای اروپائی در کوتاه مدت در مقابل یکجانبه گرائی آمریکائی ها مقاومت می کنند و در بلند مدت هم آمریکائی ها رفتار فراقانونی خود را تعدیل می کنند. در مورد سایر کشورها نیز، کشورهای غیر اروپائی حداقل برای حفظ اقتدار شورای امنیت مواضع خود را نسبت به آمریکا تعدیل خواهند کرد.

- یک احتمال هم اینست که در چارچوب سیاست جدید آمریکا، سازمان ملل نیازمند بازوی مسلح و اجرایی کارآمدی باشد. این نقش را ناتو بعهد خواهد گرفت. بنابراین سازمان ملل و ناتو دو تکیه گاه مهم برای استراتژی جدید آمریکا بوده و ایالات متحده تمام تلاش خود را مبذول حفظ و سازماندهی مجدد آن خواهد کرد. در رابطه با جنگ عراق، ایالات متحده قطار سازمان ملل را متوقف کرد و از آن پیاده شد - جنگ را آغاز کرد و پس از آن مجدداً سوار قطار شده و آن را دوباره به راه انداخت - نکته جالب توجه آنست که آمریکائی ها قطار

استفاده از تقسیمات کشوری فعلی عراق (شاید با اندک تغییراتی) بر اساس ۱۸ استان می باشد. پراکندگی قومیت ها و مذاهب در نقاط مختلف عراق و احتمال نزدیکی و وابستگی برخی گروهها به کشورهای خارجی این تقسیم بندی را بهتر توجیه می نماید. شاید این تقسیم بندی باعث شود در بلند مدت مسائل قومی و قبیله ای در عراق که از ابتدای تاسیس آن به کمک و اراده انگلستان به سمت حل شدن پیش برود و همسایه های عراق نیز نفس راحتی بکشند و از این ناحیه احساس خطر نکنند. البته در این میان مسئله کردها، بسیار بگرنج است زیرا در سه کشور همسایه نیز آن ها با همان گرایش ها و خواست های کردهای عراق برای استقلال حضور دارند.

- یک رئیس جمهور قوی در راس کشور که دولت را اداره کند، همان هدفی را تامین نمی کند که تصور می کنند با سلطنت می توان تامین کرد؟

- این مسئله با دو اشکال روبرو می باشد: اولاً چنین رئیس جمهوری مانند وضع موجود در بسیاری از کشورهای در حال توسعه سریعاً می تواند به یک رئیس جمهور مادام العمر و یک دیکتاتور آشکار تبدیل شود. (مثل جمهوریهای استقلال یافته از شوروی) و کنار گذاردن او، اگر به هر دلیل در دستور قرار بگیرد دیگر به راحتی میسر نخواهد بود. خود صدام نمونه این نوع رئیس جمهورهاست. ثانیاً در کشوری مثل عراق رای گیری مستقیم برای انتخاب ریاست جمهوری باعث می شود که قومیتی که اکثریت جمعیتی را در اختیار دارد ریاست جمهوری را قبضه کرده و این مسئله باعث تشدید درگیری ها شود. مثلاً شیعیان عراق از چنین امکانی برخوردارند. این رئیس جمهور شیعه احتمالاً برخی از خواسته های قومی خود را نظیر سلطه سنت ها و قوانین اسلامی را برقرار خواهد کرد و عملاً با اهل سنت در عراق مسئله پیدا خواهد کرد.

- به این ترتیب، اگر سلطنت را دور بزنیم، می ماند آلترناتیو رئیس جمهور ضعیف بعنوان مظهر عراق و یک نخست وزیر در راس دولت. مانند اسرائیل - آلمان - جمهوری چک - و که آنوقت حضور تعدادی حزب سیاسی در جامعه الزامی است، که اگر چنین طرحی را موفق شوند پیاده کنند شکل دموکراسی کنترل شده هم به حکومت آینده عراق داده اند. در اینصورت تمام کوشش در جهت تقویت احزاب راست و زیر نفوذ اقتصادی و سیاسی آمریکا و انگلستان متمرکز خواهد شد.

- در این آلترناتیو رئیس جمهور می تواند یکی از اعضای خاندان سلطنتی هاشمی عراق هم باشد. این همان "**جمهورشاهی**" است که ما در اسپانیا - سوئد - دانمارک و چند کشور دیگر هم نمونه های آن را داریم و اظهارات اخیر رضاپهلوی فرزند شاه سابق ایران نیز متمایل به همین نظر است. منظورم اظهارات اخیر درباره قبول **رای گیری برای سلطنت و حتی تجدید رای گیری در باره ادامه کار یک پادشاه در فواصل زمانی معین شده در قانون اساسی جدید است.** فکر می کنم در افغانستان هم بدنبال همین فرمول اند.

- برقراری سلطنت بهر شکل آن می تواند به تحولاتی در منطقه بیانجامد و روی حوادث آینده اردن، سوریه و حتی

فراموش کرد که مردم ایران نیز بشدت از **پیوند عربی حکومت همانقدر ناراضی اند که از تحمیل قوانین و سنت های عقب مانده اسلامی.** بهمین دلیل ناسیونالیسم ایرانی به گرایش مسلط تبدیل شده است. مردم ایران برخلاف گرایش مسلط در حکومت، گرایشی به فرهنگ و سنت های اعراب ندارند و این احساسی است متقابل. بقول معروف حساب عرب و عجم را هر دو جدا می کنند.

- نکته بسیار قابل توجهی مطرح شد. احیای محور ایران - اسرائیل در کنار ساختارهای سیاسی سایر کشورهای منطقه و رسیدن به ثبات استراتژیک اساس سیاست جدید آمریکا در منطقه است.

ساختار آینده عراق

- ساختار داخلی عراق بر اساس یک دموکراسی قابل کنترل از جانب آمریکا که در آن مسائل قومی و ملیتی نیز قابل کنترل باشد، سرانجام شکل خواهد گرفت؟

- شرایط موجود نشان می دهد که با توجه به اختلافات داخلی عراق و رقابت گروه های قومی و قبیله ای و مذهبی تضاد منافع آشکار نیروهای سیاسی حاضر در صحنه عراق اجازه بر سر کار آمدن یک دولت موقت انتقالی مرکب از عناصر عراقی را نمی دهد. از طرف دیگر امکان جایگزینی دولت موقت هنگام پایان دوره آن نیز با چنان مشکلاتی روبروست که آمریکا از هم اکنون در باره تشکیل آن دچار تردید است. - معمولاً عناصر یک دولت موقت، طی دوره فعالیت خود چنان ریشه می دواند که پس از پایان مهلت خود دیگر حاضر به ترک صحنه نیست و به همین دلیل تصور نمی شود آمریکا به این زودی ها تن به تشکیل یک دولت محلی در عراق بدهد، مگر آنکه بر موقت بودن آن اطمینان داشته باشد و یا دولتی برای همیشه بر سر کار آید که تابع آمریکا باشد. به همین دلیل است که مسئله احیای سلطنت در عراق مطرح شده است، زیرا **سلطنت تحت حمایت آمریکا و انگلیس** و بعنوان بخشی از فراماسونری سلطنتی جهانی (مونارشی) می تواند یک کانون قدرت ثابت در عراق و یا هرکجای دیگر باشد و دولت های محلی را بعنوان دستگاه اداری و یا دولتی همیشه موقت را تحت نفوذ و کنترل خود بگیرد. نمونه سلطنت و دولت در ایران هم همین را در تاریخ نشان داده و در پافشاری روی **سلطنت ولی فقیه** هم همین تر و ایده دنبال می شود.

- در کنار این دلایل مسائل متعدد دیگری نیز وجود دارد. به هر حال آمریکائی ها بی دولتی را فعلاً به یک دولت موقت، حتی شبیه دولت های مستعمراتی ترجیح می دهند. این مسئله خود گویای میزان اهمیتی است که آمریکائی ها برای ساختار آینده منطقه و پیمان ها و اتحادهای جدید میان کشورهای منطقه قائل می باشند.

- من فکر می کنم حکومت فدرال علیرغم تمام مشکلاتش بهترین گزینه برای ساختار سیاسی عراق می باشد، حتی اگر حکومت مرکزی سلطنتی و یا جمهوری باشد.

- تقسیمات فدرال، بر اساس قومیت ها و مذاهب (کردها در شمال - اهل سنت در مرکز - شیعیان در جنوب) مشکلات موجود عراق را نه تنها حل نخواهد کرد، بلکه احتمال شکل گیری درگیری ها و حتی پاک سازی های قومی و تجزیه عراق را نیز افزایش می دهد. به همین دلیل بهترین آلترناتیو

با سایر جریانات و گروه‌های سیاسی موجود چه در حاکمیت و چه خارج از حاکمیت تعامل داشته باشند، در غیر اینصورت عنان اختیار مطلقاً در اختیار امریکا قرار خواهد گرفت. در این میان البته پذیرش اقتصاد بازار اجتناب ناپذیر و رعایت روابط و مقررات بین‌المللی اجتناب ناپذیر است.

- بله. نرمش‌های دولت کوبا هم همین را نشان می‌دهد. من فکر نمی‌کنم چپ ایران از فیدل کاسترو انقلابی‌تر باشد و یا ادعای انقلابی بودن داشته باشد!

- هرگونه توافقی ما بین نیروهای ایرانی که به معنی حذف و یا نادیده گرفتن حتی یک گروه سیاسی باشد از هم اکنون می‌توان گفت در صحنه آینده سیاسی ایران محلی از اعراب نخواهد داشت.

- حتی واقع‌بینی در این زمینه، در میان چپ‌های مذهبی هم مشهود است و در بیانیه‌های اخیر که منتشر شد، آنجا که امضای رهبران نهضت آزادی در کنار رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی قرار گرفت خود را نشان داد.

ایران- پس از عراق

- با توجه به سیاست‌های ایالات متحده پس از پایان مسائل پس از سقوط رژیم صدام حسین در عراق احتمالاً برنامه ایران آغاز می‌شود. دولتمردان فعلی ایران هم به این مسئله پی برده‌اند. تصور نمی‌کنم نیروهای اپوزیسیون نیز در همین فاصله زمانی به شرایط جدید بی‌توجه بوده باشند.

در این استراتژی آنچه که مجهول باقی می‌ماند حمایت امریکا از سازمان مجاهدین خلق است که معلوم نیست چه نقشی برای آنها در تحولات ایران باقی مانده است. تاکید نونو محافظه‌کاران بر رویدادهای داخل ایران و بویژه گریزان بودن مردم ایران از خشونت و استقبال از دموکراسی چه وجه اشتراکی با حمایت از سازمان مجاهدین خلق دارد؟ حتی در همین روزهای اخیر هم هنوز درباره نقش آفرینی این سازمان در تحولات ایران صحبت می‌شود. گاه در کنار سلطنت طلب‌ها و گاه مستقل از سلطنت طلب‌ها.

حتی اطلاعات موثقی وجود دارد که آمریکایی‌ها در باره تحرکات نیروهای سپاه بدر و نیروهای ایران در پشت مرزهای ایران اطلاعات ماهواره‌ای در اختیار مجاهدین قرار می‌دادند

- این نوع حمایت‌ها به نظر من، با تعیین استراتژی کامل امریکا در باره ایران شکل نهانی خود را خواهد گرفت. در ضمن می‌بینید که الان اگر هم این نوع حمایت‌ها هنوز هم ادامه داشته باشد اخباری در باره آنها فاش نمی‌شود و این خودش نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها هم می‌دانند که حمایت از مجاهدین خلق و تز جنگ داخلی در ایران و یا سپردن شدن حکومت بدست نیروهای خشونت طلب به وجهه‌ای که امریکا اکنون در ایران بدست آورده لطمه می‌زند. آنها بقدری در این باره حساس هستند که بنظر من بخشی از انگیزه و دلیل آنها برای متوقف ساختن مذاکرات با جناح راست جمهوری اسلامی هم ناشی از همین ملاحظه بود، زیرا متوجه

عربستان و کشورهای حوزه خلیج تاثیر بگذارد. منظورم اینست که تشکیل دو مجلس سنا و نمایندگان در کشورهایی که تاکنون زیر بار پارلماناریسم نرفته اند اجتناب ناپذیر می‌شود. یعنی انتخاب رئیس‌جمهور و نخست از طریق پارلمان. رئیس‌جمهور منتخب مجلس بالا دستی (سنا) بوده و نخست وزیر عملاً رهبر جناح اکثریت مجلس پائین دستی (مجلس نمایندگان) خواهد بود.

- در "جمهورشاهی" هم که یک فرمول جدید است، مجلس سنا می‌تواند اختیار عزل پادشاه و انتخاب یک پادشاه دیگر را به رای مردم بگذارد.

- تقریباً چیزی شبیه سیستم ولایت فقیه در جمهوری اسلامی! - بله دقیقاً. اتفاقاً **تبدیل ولایت فقیه** با همین سیستم، یعنی انتخاب پادشاه و تبدیل مجلس خبرگان به مجلس سنا هموارکننده راه بازگشت سلطنت به ایران و گرفتن قدرت از سلسله روحانیت و سپردن آن به **سلسله‌ای غیر روحانی و حتی بازماندگان سلطنت پهلوی** می‌تواند بشود. یعنی با کمی دستکاری در نیمه سلطنتی که اکنون هم تحت عنوان ولایت فقیه برقرار کرده‌اند. ترکیب و شیوه انتخابات این دو مجلس با توجه به فدراتیو بودن حکومت‌های محلی می‌تواند به گونه‌ای باشد که مسائل قومی در این رابطه، حداقل چنان حل شود که کار به جنگ داخلی نکشد.

- دولت موقت آمریکایی در عراق وظیفه هموار سازی این راه را برعهده دارد؟

- ظاهراً همینطور است و به همین دلیل هم با هر جریانی که به سمت تحمیل ایده خود برای آینده عراق پیش برود و بخواهد از توانائی‌ها و امکانات خود و یا وابستگی‌های مذهبی، قومی و یا حتی ارتباط‌های بین‌المللی‌اش استفاده کند به شدت برخورد می‌شود. نمونه آیت‌الله حکیم و احمد چلبی در عراق نمونه‌های خوبی در این ارتباط‌اند. و یا حتی خلع سلاح نیروهای کرد عراق. بهرحال بخاطر داشته باشیم که عراق یک نمونه مهم است و جزئیات تحولات آن را با این حساسیت که از حاصل آن برای آینده ایران نیز استفاده خواهد شد باید دنبال کرد و بخاطر سپرد.

- اپوزیسیون ایران با شناخت استراتژی جدید امریکاست که می‌توانند سیاست‌های خود و سازماندهی خود را تنظیم کند، چرا که بخشی از مخالفت با حکومت هم متأثر از همین استراتژی است. جالب است که خود آمریکایی‌ها هم به این نقطه نظر رسیده‌اند که مسائل داخلی ایران به آن حد رسیده که تحولات از داخل ایران ممکن می‌باشد و تنها کافی است از خارج حمایت شده و به آن جهت داده شود.

- در چارچوب استراتژی آمریکا در منطقه، احتمال توافق‌های مقطعی و کوتاه مدت با جناح راست حاکمیت وجود دارد. بعنوان یک احتمال آن را مطرح می‌کنم. حداکثر در حد تجدید روابط عادی و مبادله‌کاردار.

- من توافق بلند مدت را ممکن نمی‌دانم زیرا اساساً در ایران یک دولت وجود ندارد و حتی با توسل به زور هم یک جناح نمی‌تواند خود را دولت مقتدر و حاکم صاحب اختیار معرفی کند. فرق نمی‌کند که چپ باشد یا راست. اما یک نکته قطعی است و آن اینکه نیروهایی در صحنه آتی ایران حضور خواهند داشت که بتوانند شرایط دموکراتیک را هضم کرده و

اگر چنین حالتی به آسانی فراهم نیاید، این احتمال که ایران را موزائیکی کنند در دستور قرار می گیرد.

در این حالت دوم که فعلا ضعیف است، مجاهدین هم می توانند یکی از عاملین آشوب شوند، اما قطعاً نیروی تعیین کننده این آشوب نخواهند بود، زیرا از درون بسیج و نیروی انتظامی و سپاه باندازه کافی مجاهد و رجوی بیرون خواهد آمد که هر کدام داعیه سلطنت داشته باشند.

- بنابراین شما معتقد هستی این ماجرای مجاهدین را اصلاً نباید جدی گرفت؟

- بله. نکته دیگری که در بحث های این شب ها مطرح بوده و من با آن موافقم، تمرکز امریکا روی تحولات در داخل کشور است. متلاشی شدن ساختار حکومتی در عراق و مشکلات بعدی آن یک درس را باید به امریکا داده باشد و آن اینکه اگر می توانند در داخل حکومت شرایط را برای بازگشت خود فراهم سازند بهتر است این کار را بکنند. در این تاکتیک اصلاً مهم نیست که چه جریانی بیشتر شعار ضد امریکائی می دهد و بیشتر و یا کمتر تروریست است. اصل مسئله تعهدی است که به امریکا می دهد و قبول می کند در چارچوب استراتژی امریکا عمل کند. این همان مسئله ایست که بنظر من جناح راست جمهوری اسلامی با شتاب بدنبال آنست، اما از بخت بدش هیچ مشروعیتی در میان مردم ندارد و شانسی برای بیرون آمدن از صندوق های رای هم ندارد و به همین دلیل حذف جناح راست با انتخابات عملی تر و مورد قبول تر مردم است. در این میان خطر برای امریکا و راست جمهوری اسلامی اینست که نیروهای ملی از درون این صندوق ها در بیایند، که به نظر من جناح راست خود مانند **ید توانای امریکا**

در حال مقابله و حذف این جریان از صحنه سیاسی است و آن را هم با خود می خواهد ببرد تا راست طرفدار و کارگزار امریکا بر سر کار بیاید و نظام اقتصادی کنونی زیاد لطمه نیندند. بزرگان آنها فکر می کنند با برهم نوردن بافت و ساختار اقتصادی کنونی خواهند توانست با ثروت و امکانات اقتصادی که دارند رنگ عوض کرده و در کنار حکومت آینده در قدرت سهیم شوند. امری که در صورت بیرون آمدن نیروهای ملی و حتی چپ از درون صندوق های رای ممکن نیست. امثال عسگر اولادی خوب میدانند که کنار آمدن با امثال هژبریزدانی و یا هوشنگ انصاری بسیار آسان است. بالاخره آنها زبان هم را خوب می فهمند. به این ترتیب و بر اساس شرایط موجود که شاهدش هستیم، بهترین گزینه برای امریکا پس از سروسامان دادن به عراق رفتن به سوی یک انتخابات تحت نظارت خود در ایران است، بویژه اگر جناح راست با از صحنه خارج ساختن نیروهای ملی داخلی زمینه پیروزی انتخاباتی طرفداران امریکا را در ایران فراهم سازد.

در این انتخابات قطعاً بسیاری از روحانیون حذف خواهند شد و مردم به ظاهراً شاهد یک تحول و تغییرات در حاکمیت خواهند شد. این بازی کهنه ایست که وقتی رضاشاه را هم به ایران آوردند آن را امتحان کردند. رضا شاه هم با یک رفرم ظاهری و حتی ادعای تاسیس جمهوری بر سر کار آمد.

- قبل از چنین انتخاباتی باید فضای لازم برای حضور جریانات سیاسی، بخصوص جریانات خارج از حاکمیت در

شدند واکنش افکار عمومی بسیار منفی است. چرا که امریکا با نیروی خشونت طلب حاکمیت به مذاکره پرداخته بود.

- بله. از نظر من هم کمی نا معقول به نظر می رسد که امریکائی ها فضای فکری مثبتی که در داخل ایران دارند را با حمایت از مجاهدین به خطر بیندازند. این کار با تکیه ای که محفل نئو محافظه کاران امریکا با علم و آگاهی از گرایش افکار عمومی ایران و تاکیدی که بر نیروهای مردمی در ایران می کند تطبیق نمی کند. حتی با تلاش برای براندازی جمهوری اسلامی با تقویت نیروهای اپوزیسیون هم تناقض دارد.

- یک نکته را هم نباید فراموش کرد و آن اینکه سیاست امریکا هنوز بر تحرکات اپوزیسیون موجود در خارج کشور متمرکز است و نه اپوزیسیون خارج از کشور. این اپوزیسیون با مداخله مستقیم امریکا در ایران می تواند نقش آفرین شود، در حالیکه اپوزیسیون داخل کشور با حمایت سیاسی و ناچار ساختن جمهوری اسلامی به رعایت حقوق بشر و پذیرش انتخابات و نظام پارلمانی.

- به این شرط که مصالحه امریکا با جناح راست پشت هر دو گروه را خالی نکند. چیزی که جناح راست هم خیلی نسبت به آن امیدوار است و برای دستیابی به آن سخاوتمندانه امتیاز می دهد.

- بنده باز هم تاکید می کنم که ما نباید حتی برای یک لحظه حوادث عراق را از نظر دور داشته باشیم زیرا سمت گیری حوادث آینده ایران و تاکتیک های امریکا در همین حوادث مشخص می شود.

- حساسیت منفی نسبت به مجاهدین طیف وسیعی از نیروهای اپوزیسیون ایران، از تحکیم گرفته تا ملی مذهبی ها، جبهه ملی، جریانات چپ و خیلی از مردم عادی را شامل می شود. - بله این را صحبت کردیم. البته بخاطر داشته باشید که در اینجا (داخل کشور) اکنون جو عمومی به گونه ایست که نه موافق کسی است و نه مخالف کسی. در حال حاضر مردم شیطان را هم به جمهوری اسلامی ترجیح میدهند.

ایران، حلقه بزرگ زنجیری که محاصره روسیه را کامل می کند

- بخشی از صحبت های امشب را هم باید در چارچوب اصول اساسی همان گفتگوی دو شب قبل ارزیابی کرد. اینکه امریکا و اسرائیل چه نوع ایرانی را نیازمندند. سیاست آنها بر این اساس استوار می شود و به همین دلیل ماجرای مجاهدین و یا نوع عمل امریکا در برابر جمهوری اسلامی هم تابعی است از شرایط متغیر.

- نباید معامله تاکتیکی امریکائی ها با مجاهدین معادل حمایت از به قدرت رسیدن آنها تلقی شود.

- بله. این درست است، اما بنظر من بحث باید وسعت خودش را دنبال کند. در گفتگوی قبل دو نکته محوری وجود دارد.

نخست آنکه پیوند اسرائیل با حکومت آینده ایران کارساز ترین شرایط را برای امریکا و اسرائیل فراهم می آورد. دوم آنکه

تفاوت افیون و تریاک در پرونده هاشم آجاری!

یکی از "جرائم" هاشم آجاری اعلام دین به عنوان افیون توده ها است. قبل از ورود به بحث به پاراگراف کامل مارکس توجه کنید:

"فقر دینی از یکطرف بیان فقر واقعی و از طرف دیگر اعتراض علیه فقر واقعی است. دین آه خلق ستمدیده ای است که با زنجیر نگون بختی به بند کشیده شده است. دین روح جهان بدون قلب، روح دوران بدون روح است. دین افیون توده هاست. (نقد فلسفه حق هگل ص ۸)

به نقل قول بالا از مارکس يك مطلب ظریف دیگر باید اضافه کرد و آن اینکه در قرن نوزدهم افیون مصرف دارویی داشت. در قرن بیستم است که مواد مخدر وسیعاً برای تخدیر شعور استعمال می شود. بنابراین روشن است که نظر مارکس در تشبیه دین به افیون جنبه مسکن و ضد درد آنست و نه چهره زشت مواد مخدر در قرن بیستم که اصلاً مارکس با چنین پدیده ای روبرو نبود. جالب این است که فقهای به این تفاوت ظریف آگاه هستند! در اتهام نامه علیه آجاری دو بار جمله مارکس به این شکل آورده شده است:

بار اول به صورت **افیون توده ها** و بار دوم به این شکل: **دین تریاک توده هاست!** فقهای حاکم جای تریاک و تریاق را دستکاری کرده اند!

بنا بر این، در دین افیون توده ها، مارکس با احساسات دینی علیه جامعه سرمایه داری "بدون قلب و بدون روح" همدردی نشان می دهد. مارکس در برخورد با دین به ساختار درونی و نظام اعتقادی آن سروکار ندارد و نقش دین بعنوان عملکرد اجتماعی، رابطه آن با قدرت سیاسی و مبارزه طبقاتی موضوع مطالعه مارکس است. به این لحاظ ادیان از نظر وی در دوره های مختلف و در جوامع متفاوت نقش یکسانی ندارند. در مسئله یهود مارکس یهودیت را با همین شیوه ارزیابی می کند. مارکس اساساً فیلسوف آتیه نیست (ضد خدا) نیست! از نگاه مارکس آتیه نیسیم نهایت ته نسیم است!

(بقیه داستان مجید از ص ۴۷)

تنها رامحل ایجاد یک میلیون شغل سالیانه است.

صدای شکستن چیزی می آید. نمی دانم صدای شکستن حرمت علم و دانش است یا صدای شکستن غرور مجید که کنار خیابان کاسه گدایی به دست گرفته و از عابران سکه ای ناچیز طلب می کند. بهرام می گفت، چند وقت پیش مجید در کنار خیابان سیگار می فروخت تا اینکه يك روز ماموران شهرداری همه خنزر پنزرهايش را در وانت ریختند و از همان وقت مجید به خاک سیاه نشست.

به آسمان نگاه می کنم. شب مهتابی خاطره آن سالها را یکبار دیگر زنده می کند. حتما در گوشه و کنار شهر مجید دیگری در اتاق اجاره ای زیر نور ماه درس می خواند. چرا که از ترس صاحبخانه جرات روشن کردن لامپ ۱۰۰ وات را ندارد. کمی دقیق تر که به آسمان نگاه می کنم، ماه انگار زخمی است. مهتاب مانند کاسه گدائی مجید شکسته است. شب به خون نشسته است. (نقل از روزنامه اعتماد)

فضای سیاسی ایران فراهم شود. من حکومت را دارای چنین ظرفیتی نمی بینم.

- قطعاً حکومت برای خارج نشدن از صحنه مقاومت خواهد کرد، در اینصورت زمینه دخالت تحت بهانه دفاع از دمکراسی و آزادی فراهم خواهد شد و این دخالت هم مانند بمباران عراق نخواهد بود، بلکه موتور سازمان ملل و اتحادیه اروپا را به حرکت در خواهند آورد و عملاً جاده برای سلطنت خواهان خارج از کشور فراهم می شود. این توصیه چند روز پیش امریکا به فرانسه که "آنچه در باره عراق میان ما اتفاق افتاد فراموش کنید. بیایید بر سر آینده ایران با هم تقاهم کنیم" معنای دیگری جز این ندارد.

در این حالت است که باید به استقرار یک دولت جدید و به ظاهر برخاسته از تمایل مردم در بخشی از ایران بعنوان نقشه امریکا فکر کرد و این بخش هم جز خوزستان نیست. یعنی جایی که نفت و ثروت ایران خوابیده است.

- من با قسمتهای اول بحث شما درباره خواست امریکا کاملاً موافقم اما در مورد حرکت به سوی انتخابات و پذیرش نتایج آن که از قبل مشخص است از یک طرف و با مسئله دخالت محدود و جداسازی بخشی از کشور از طرف دیگر چندان موافق نیستم.

- حاکمیت البته به انتخاباتی که مسلماً در آن شکست خواهد خورد تن نمی دهد، اما نباید فراموش کرد که اهل همه نوع سازش هست.

- فکر می کنم بیشتر در باره این وضعیت صحبت کردیم. در ادامه فقط می خواهم تاکید کنم که احیا محور اسرائیل - ایران را اگر محور اصلی سیاست فعلی امریکا در منطقه بدانیم، پاسخ برخی پرسش ها و کلید حل برخی قفل ها آسان تر پیدا می شود. این درست است که الان اغلب جریانات داخل حاکمیت به مسئله مصالحه با امریکا می اندیشند و البته هر کدام از نگاه خود، اما توجه باید داشت که امروز امریکا از موضع قدرت و برتر (امری که رفسنجانی هم به آن اشاره کرد) حتی با اروپا برخورد می کند، ایران که جای خود دارد. بنابراین توافق با امریکا مستلزم دادن امتیازهایی تاریخی به امریکا از یک سو و پذیرش بسیاری از خواست های امریکا از سوی دیگر است که بخش مهمی از اهداف امریکا در این مرحله را باید تامین کند.

- بنظر من آنها هنوز منتظرند تا مسائل داخلی ایران به حد بحرانی تری برسد و پس از نخستین برآمدهای مردمی و شاید سرکوب احتمالی حاکمیت است که مداخله برنامه ریزی شده شروع خواهد شد.

- هر اجرائی تابع شرایط خواهد بود. بلکه دقیقاً با این نظر شما موافقم.

- حتی انگلیسی ها هم ممکن است از تشکیل یک دولت در خوزستان استقبال کنند و به حاکمیت نفتی سابق خود در این منطقه بیاندیشند.

- بله، با این نکته هم کاملاً موافقم. تمام جریانات ابداعی تجزیه طلب یک جورى توسط انگلیس حمایت می شوند.

گفتگوی دکتر کمال پولادی، استاد دانشگاه در ایران

مهر قدرت

برپیشانی انقلاب ۵۷

نبرد ۲۳ ساله‌ای که هنوز سرانجام قطعی خود را نیافته

س- در خصوص علل نزول مشارکت مردم در انتخابات شوراها تحلیل‌های مختلفی ارائه شده است. ساده‌ترین بیان، کم و بیش نظر اجماعی نیز هست، اینست که مردم احساس کردند به آرای اهمیت داده نشده و به خواست‌های آنها، دست کم در کوتاه مدت، پاسخ مناسب داده نشده است. در نتیجه، آنچه به عنوان جنبش اصلاحات معروف شد به شکل گیری حاکمیت دوگانه‌ای انجامید که مردم شاهد جدال بی‌وقفه و بی‌امان آن در صحنه سیاسی هستند.

ج- در حوزه بحث جامعه‌شناسی آنچه از دوم خرداد ۱۳۷۶ تا نهم بهمن ۱۳۸۱ اتفاق افتاد و به جنبش اصلاح طلبی معروف شد، دنباله همان جدال‌ها و افت و خیزی است که به تعبیری جدال "که بر که" نامیده می‌شود. جدال که برکه نیز همان جدال میان جناح‌هاست که در هر انقلابی از پدیده‌های گریزناپذیر است. هر انقلابی تحت شعارها و درخواست‌های نسبتاً کلی درگیر می‌شود و به پیروزی می‌رسد. بعد از پیروزی انقلاب بر سر اشغال مواضع قدرت و نوع و نحوه تغییرات انقلابی جناح‌هایی شکل می‌گیرند. تا وقتی که یکی از این جناح‌ها رقبای خود را از عرصه بیرون نکرده است صحنه سیاسی جامعه بعد از انقلاب صحنه جدال جناح‌هاست. در ایران به دلایلی که جای بحث و بررسی مفصلی دارد "جدال که برکه" طولانی و پرفراز و نشیب شده است. آنچه در جنبش اصلاحات تجلی پیدا کرد شکل دیگر و فراز دیگری از کشمکش "که برکه" بود. بسیاری امیدوار بودند که ورود پرشور و پرابهت مردم به صحنه در حمایت از یکی از جناح‌هایی که خواهان تغییر در وضع موجود و ناقد جناح مسلط بود، سرنوشت انقلاب را دگرگون کند و آن را به مرحله تکامل تازه‌ای در جهت دمکراسی مبتنی بر مشارکت همگانی‌تر و نهادینه‌تر ببرد، اما ظاهراً تا اینجا جناح اقتدارطلب موفق شده است حرکت اصلاحات را مهار و بنظر بسیاری از مردم آن مسدود کند. این جناح که از ابتدای انقلاب همواره تلاش داشت جلوی درخواست‌های مردم و شتاب انقلاب را بگیرد، با تکیه بر مواضع، ارزشها و نیروهای سنتی و جایگاهی که در قدرت سیاسی به دست آورده باز هم توانست نیروی رقیب را مهار و مردم را مایوس کند.

اگر اصرار داشته باشید این موضوع را هم در چارچوب مفاهیم جامعه‌شناسی بیان کنیم می‌توانیم به نظر کسانی رجوع کنیم که جامعه ایران را جامعه‌ای پویا و ساختار قدرت را متصلب دانسته‌اند. آن شور و این سرخوردگی از همین روست. به هر حال ما در **مرحله گذار جامعه و انقلاب**

قرار داریم و این مرحله دشواری‌های خود را دارد اوچگیری و بعد نزول مشارکت مردم در یک دوره پنج- شش ساله نقش تعیین کننده ندارد. به نظر من، مردم در جنبش اصلاحات و وقایع مورد بحث، نشان دادند که به سطح بالاتری از (رشادت) به معنی رشید شدن رسیده‌اند. آنچه در حرکت اخیر مردم متجلی شد و به حرکت **اصلاح‌گری** معروف شد، به نظر من، کمتر از خود **انقلاب اسلامی** حائز اهمیت نبود. جامعه ما از مشارکتی که اصطلاحاً "مشارکت تهیجی" و به تعبیر دیگری گرایش‌های پوپولیستی معروف است به "مشارکت نهادینه" در حال عبور است. این مقصود اگر به ثمر برسد کمتر از خود انقلاب اسلامی نیست. زیرا مطلوب این است که ما سرانجام به وضعیتی عبور کنیم که جامعه مسائش را با آرای مردم ساماندهی کند و مردم حرفه‌ایشان را پای صندوقها و با ورقه‌های رای بزنند نه در خیابان با مشت‌های هوا کرده، یا خدای نکرده با چماق و اسلحه. هیچ آرزویی شریفتر از این نمی‌تواند باشد و هیچ سامانی برای جامعه بهتر از این نمی‌تواند وجود داشته باشد.

البته، کسانی که با نگرش پدرسالارانه و به پشتوانه ارزشها و نیروی سنتی اهرم‌های اصلی قدرت را در دست دارند، ظاهراً به اهمیت این موضوع واقف نیستند. بخشی از **آنها می‌ترسند** غلیان گروه‌های وسیع مردم به حرکت‌های سلسله وار و کنترل نشدنی تبدیل شود. بخشی از مواضع پدرسالارانه نیز با منافع و امتیازات اقتصادی عجین شده است. همان جریان معروف "آقازاده‌ها" که به هر حال حکایت از یک آسیب‌شناسی در نظام ما دارد، مویذ این ادعا است.

اما آنجا که من از گذار صحبت کردم منظور دیگری داشتم. چون شما در سئوال‌تان بر توضیح جامعه‌شناسانه تاکید داشتید، من هم با اینکه ادعای آشنایی با جامعه‌شناسی ندارم، خواستم نظر برخی از جامعه‌شناسان، که در این مورد اظهار نظر کرده‌اند را بیان کنم. بنا به نظر برخی از تحلیلگران که وقایع جامعه ما و جریان اصلاحات را با رویکرد جامعه‌شناسانه توضیح می‌دهند، جامعه ما در حال گذار از ساخت قدرت الیگارشیک (گروه اندک) به شبه دمکراسی است. در این گذار باید پایه‌ها و توزیع محدودتر قدرت به پایه‌ها و توزیع گسترده‌تر قدرت تبدیل شود. این نیز مستلزم مشارکت و رقابت گروه‌های وسیع‌تری از مردم و نیروهای تازه‌ای در سامان سیاسی است.

س- مردم خواهان تغییراتی در سیاست‌ها، عمل‌کرد و توازن قدرت در جامعه بودند. به همین دلیل در سال ۷۶ به برنامه آقای خاتمی رای دادند و در چند انتخاب سلسله‌وار، به شیوه‌ای کاملاً معنادار بر درخواست‌های خود پافشاری کردند. مردم همه سرمایه خود را به شیوه مسالمت‌آمیز هزینه کردند، ولی

به مردم برسانند و با تشخیص جهت حرکت مردم به همگرایی با آن و هدایت آن بپردازند.

اما در این مورد که مردم دنبال قهرمان و منجی هستند و قهرمان‌گرایی و منجی‌جویی حاوی خطراتی نیز هست، از برخی جهات، نه همه جهات، با شما موافقم. آقای خاتمی بارها گرایش **قهرمان‌جویی** را مورد نقد قرار داده است. بخشی از جمعیتی که با حرکت ایشان همسو شد، چنین فکری کرد که با برگزیدن او همه مسائل حل می‌شود. اما شناخت از تجربه حاصل می‌شود و مردم اکنون این تجربه را بدست آورده‌اند. امیدوارم چنین تجربه‌ای و چنین شناختی بتواند ما را گام دیگری به پیش ببرد.

منجی‌جویی، همانطور که اشاره کردید، خطرهایی نیز در کمین دارد. بویژه با جنبشی که دارای سمت و سوی پوپولیستی در هم آمیزد. این همان چیزی است که همه دل‌سوزان هشدار داده‌اند. حتی برخی از خطر "پوپولیسم راست" بعد از تجربه انتخابات شوراهای سخن گفته‌اند. برخی گرایش‌هایی که در اینجا و آنجا در **نظر دوختن به قدرتهای بیرون مرزی** مشاهده می‌شود منشأ این نگرانی‌هاست. اما برای مشاهده سیر امور در آینده هنوز باید شکیبانی داشت و به وقایع و شواهدی دیگر، از جمله انتخابات بعدی و حرکت‌های بعدی اصلاح‌طلبان، نظر دوخت.

س- من هم البته قبول دارم که پوپولیسم به صورت مطلق بر حرکت‌های سیاسی و اجتماعی مردم سایه نیافکنده است و در سالهای پس از انقلاب همانطور که شما گفتید سطح سواد و آگاهی عمومی در جامعه ما بالاتر رفته است. ولی از طرف دیگر واقعیت‌های دیگری هم در تحلیل نهانی ما سهیم هستند. مثلاً در سالهای جنگ و پس از آن بار اصلی نیازهای خانواده‌ها بر دوش خود آنها بوده و امروز نیز کماکان این روند ادامه دارد. به نظر می‌رسد که دولت فراموش کرده است که باید برای حل مشکلات به سوی خانواده‌ها بشتابد. در چنین وضعیتی مردم اگر چه به لحاظ دانش و آگاهی در جایگاه ترفیع یافته‌ای قرار دارند ولی خستگی و افسردگی ناشی از کشیدن چنین باری آنها را به جستجوی یک منجی و نجات دهنده می‌برد. خستگی و افسردگی بعنوان یک (پاد) در برابر آگاهی عمومی عمل می‌کند. بنابراین ممکن است که در فضای فعلی ایران منجیبانی ظهور کنند و به لحاظ اینکه سطح آگاهی مردم بالاست دوره تاریخی‌شان یکی پس از دیگری به سرعت به پایان برسد. اما آیا شما گرفتاری ما در چنین دور باطلی را می‌پذیرید؟

ج- مشکلاتی که به آنها اشاره کردید وجود دارد. در شرایط کنونی که از آن به عصر انقلاب ارتباطات سخن می‌گویند، اصولاً فاصله بین سطح درخواست‌ها و توقعات بیش از پیش شتاب می‌گیرد. این واقعیت هر دولتی را با انبوهی از درخواست‌ها مواجه می‌کند که پشت نظام‌ها باید از رودررویی با آن بلرزد. اقتصاد ما بدلیل جدا ماندن از اقتصاد جهانی، به دنبال انقلاب و پیامدهای آن، هر روز از محورهای توسعه و فن‌آوری فاصله بیشتری می‌گیرد. جوامعی مثل ما در معرض

از آنچه که بدست آمد راضی نبودند. نزول سطح مشارکت در شهرهای بزرگ و اکنش دانسته و نمادین مردم به عمل‌کرد رهبران اصلاح‌طلب و اقتدارطلب بود. اقتدارطلب‌ها در برخی از شهرها در انتخابات شوراها پیروز شدند اما رای مردم را به دست نی‌آوردند. تعبیری که برخی از این حرکت مردم کرده‌اند به این صورت عنوان شد که مردم از اصلاح‌طلبان قهر کردند.

ج- من هم امیدوارم که آنچه اتفاق افتاد، فقط یک قهر باشد و **بار دیگر** بین مردم و اصلاح‌طلبی و نه لزوماً افرادی خاص آشتی برقرار شود. چون به نظر من کم‌هزینه‌ترین راه پیشرفت، جلوگیری در جاده اصلاحات است. اصلاحات همان تداوم انقلاب است. ترس این است که با سرخوردگی و یأس مردم گفتمان تازه‌ای غیر از گفتمان و گرایش اصلاحات وارد میدان شود.

جامعه ما از مشارکت تهییجی عبور کرده و در حال رسیدن به مشارکت نهادینه است.

البته باید تصحیح کنم که من نگفتم که مردم در تحولات اخیر و آنچه که به جریان دوم‌خرداد معروف شد، بطور همگانی و همگان بطور آگاهانه به دنبال دمکراتیزاسیون یا توسعه دمکراتیک بودند. حرکت مردم انعکاس طیف وسیعی از درخواست‌ها بود. طبیعی است که هر حرکت وسیع و همگانی تلاقی درخواست‌های گوناگونی از جانب نیروهای متعدد است. شاید درخواست‌های مبتنی بر بازنگری کامل در نظام هم در بخشی از آرا وجود داشته است.

اما آنچه مهم‌تر و شاخص‌تر است این است که گروهی از فعالان سیاسی و روشنفکران شناخته شده ما درخواست‌هایی را مطرح کردند و مردم هم از درخواست‌های آنها حمایت کردند. این درخواست‌ها شامل قانون‌گرایی، جامعه مدنی، مشارکت همگانی و توزیع عادلانه‌تر قدرت تحت شعار ایران برای همه ایرانیان بود. بسیاری از دل‌سوزترین اصلاح‌طلبان ما با تمام وجود پروای انقلاب، پروای پیشرفت و شاید به نظر بسیاری بیش از حد پروای مصلحت را داشته‌اند.

اینکه در میان صحبت خودتان گفتید مردم به دنبال اصلاح‌طلبان بوده‌اند نه اصلاحات، مورد قبول من نیست. مردم خواستار تغییرات مشخصی بودند و چهره‌هایی که نماینده درخواست‌های مشخصی بودند. یکی از شاخص‌ترین آنها خود آقای خاتمی است که اگر همه ایشان را نمی‌شناختند، دست کم فعالان سیاسی، روشنفکران و گروه‌هایی که به "گروه مرجع" موسوم‌اند، با افکار، نوشته‌ها، دل‌بستگی‌ها، و عمل‌کردهای او به خوبی آشنا بودند و بر همین اساس او را به رهبری یک جنبش بزرگ سوق دادند. من برخلاف نظر شما معتقدم که مردم ما از رهبران سیاسی جلوتر هستند. دست کم از پیش از او گفتری انقلاب اسلامی تا کنون همواره مردم جلو بوده‌اند و رهبران، - آن دسته از رهبران که همسو با خواسته‌های مترقی مردم بوده‌اند-، سعی کرده‌اند خودشان را

